

## وضعیت کنونی و آرایش جدید نیروها در افغانستان

مشکل افغانستان و پیچیدگی حل آن ناشی از موقعیت حساس و استراتژیک سیاسی، اقتصادی و نظامی جغرافیای افغانستان و اثرات ساختار فیزیکی جغرافیای مذکور بر مردم آن است. توجه به این واقعیت در گذشته و حال، توجه به هسته علائق قدرت های جهانی و منطقوی به نفوذ در افغانستان و همچنان توجه به مضمون و ماهیت مقاومت مردمی در تقابل با چنین نفوذ و نتایج حاصله از این مقابله ها است. زیرا با درک از موقعیت حساس استراتژیک جغرافیای این خطه و با درک از اثرات این جغرافیا بر مختصات طبیعی - اجتماعی مردم افغانستان، میتواند معضله افغانستان درک و راه حل آن تشخیص گردد. با توجه به درک واقعیت مذکور، این حکم قاطع استنتاج میگردد که مشکل افغانستان هیچ وقت نه تنها راه حل نظامی نداشته و نمیتواند داشته باشد، بلکه در فضای کشمکش سیاسی تمامیت خواهانه، حل سیاسی نیز مقدور نبوده و نخواهد بود. حقیقت اینست که افغانستان بمثابة «قلب آسیا»، «مرکز ثقل» این براعظم بوده و بطور طبیعی در طول تاریخ نقش تعادل دهنده و ثبات بخشنده میان فکتور های مختلف را درین براعظم ایفا نموده و مینماید. بدین ملحوظ هر نیروی که خواسته این خطه را از موضع قدرت و با بکار برد چنین افزاری، به نفع خویش و به بسوی خود بکشد، اگر هر قدر نیرومند هم بوده، صرف توانسته با برهم زدن تعادل، این کتله کوهستانی را بر فرق خویش فروریزد.

معلوم می شود که قدرتمندان جهانی موجود در افغانستان (بریتانیای کبیر و ایالات متحده امریکا) و مهره های منطقوی شان، علی الرغم درک نسبی از عدم امکان حل نظامی معضله افغانستان، به درک عدم امکان حل سیاسی تمامیت خواهانه، نرسیده اند. زیرا اکنون علی الرغم فکتور های متعدد اثر گذار بر وضعیت افغانستان، این قدرت ها دوگرایش تمامیت خواهانه مشخص: اولی تحت پوشش «مصالحه با طالبان»، منافع تمامیت خواهانه و تحکیم هرچه بیشتر مواضع اش را به وسیله بخشی از کهنه کاران سنتی و عمال معلوم الحال آ. اس. آی پاکستان در حاکمیت و در اپوزسیون و دومی با پیش کشیدن طرح «توافق استراتژیک با افغانستان»، چنین خواست تمامیت خواهانه اش را نیز با استفاده از ریزرف های خودی در حاکمیت و اپوزسیون، تبارز میدهند. بدترین اینکه حامد کرزی از موضع رئیس جمهور افغانستان - که بنابر محاسبات منفعت طلبانه شخصی، توان مقاومت و استادگی علنی در تقابل با طرح امریکایی «توافقنامه استراتژیک با افغانستان» را ندارد - در زمینه با توسل به «وسيله» چون «لویه جرگه»، مهیلا نه به مانور پرداخته، عملاً در استقامت «مصالحه با طالبان» عمل مینماید.

اینک تحت تاثیر چنین فضایی، آرایش جدیدی از نیروها در وضعیت سیاسی کشور علنی و در برابر هم به صف آرایی میپردازند که در صورت تاکید تمامیت خواهانه و عدم احتیاط ارباب های خارجی، اختلافات تعمیق گردیده و بعید از امکان نیست که افغانستان را به دور دیگری از دایره شیطانی بحران سوق نمایند.

سفر اخیر یوسف رضا گیلانی صدراعظم پاکستان به کابل و طرح های او طی این سفر، انتخاب زمانی شکار بن لادن، تیره شدن هرچه بیشتر مناسبات ایالات متحده امریکا با پاکستان و توأم با آن تغییرات در کدر رهبری برخی از نهاد های مؤثر ایالات متحده امریکا با چنین تمایل آشکار، سفر عبد الله عبدالله به ایالات متحده امریکا و سازماندهی تبلیغات رسانه یی درین زمینه، مصاحبه تلویزیونی امرالله صالح، سابق رئیس امنیت ملی اداره کرزی با برنامه تلویزیونی «به عبارت دیگر»

و افشاگری های بی سابقه او طی این مصاحبه و سرانجام مانور اجلاس اعتراضی بوسیله آنان (امراالله صالح و عبدالله عبدالله) در کابل با نشانه های «سبز»، مظاهر از آغاز تبارز علنی ماهیت وضعیت کنونی و صف بندی های ناشی از آن محسوب می گردد. در عین حال سفر صدراعظم هند به افغانستان و سفر رئیس جمهور پاکستان به روسیه نمیتوانند مانورهای در قبال این رویارویی تلقی نگردد.

عبدالله عبدالله هیچ وقت نتوانسته نشان دهد که از تعقل، تمرکز ذهنی، جسارت سیاسی، پیگیری و ثبات لازم بی برخوردار است که بتواند نقش خویش را بمثابه یک وسیله به درد بخور استراتژیک ایفا نماید. نقش بی محتوی و ناکام او طی مانور های پلان شده اخیر، یک بار دیگر حقیقت فوق را به اثبات رسانید، ولی در چنین موضع و موقفی، امرالله صالح توانست طی مصاحبه اخیر، برخی از ظرفیت ها را تبارز داده و توجه جلب نماید. او ضمن مصاحبه مذکور از «آغاز»، «صفحه جدید از سیاست» بوسیله اداره کرزی صحبت نمود که «این صفحه جدید سیاست استوار به سازش» و «همنوا» با «پایگاه فکری انگلیس» است. او با انتقاد از اداره کرزی؛ چنین گفت: «... دیروز همنوا می شویم با شعار ضد تروریسم؛ امروز بدون آنکه منافع ما را تعریف کنیم، همنوا می شویم با یک پایگاه فکری انگلیس، که خوب تروریست را بمانید، بیائید همرايش سازش کنید...». آقای امرالله صالح که حتی در سطح رسانه بی به داشتن «روابط نزدیک» با ایالات متحده امریکا معروف است و بطور علنی از تاسیس پایگاه نظامی ایالات متحده امریکا در افغانستان دفاع مینماید؛ بدون آنکه از «راه کشای استراتژیک» حرف به میان آورند، طی این مصاحبه اظهار نمودند: «حالا عقیده من اینست که بزرگترین تحفه آقای کرزی از این به بعد برای افغانستان اینست که ما را به تنگنا می برد. ما را به بنبست استراتژیک می برد. در بنبست استراتژیک یا طالب ها حاضر به مذاکره می شوند یا دولت هنوز هم نسبت به وضعیت امروز فرسوده تر و پاشیده تر می شود». این «بنبست استراتژیک» که جناب صالح از آن صحبت نموده اند، طرح مخالفت با «قرارداد استراتژیک» افغانستان با ایالات متحده امریکا است که صدراعظم پاکستان طی سفر اخیر خود به کابل طی مذاکرات با حامد کرزی مطرح نمود و عدم توافق افغانستان در مورد عقد قرارداد استراتژیک با ایالات متحده امریکا را بمثابه یکی از پیش شرط های «همکاری پاکستان جهت تامین صلح در افغانستان» خواند. اشاره جناب امرالله صالح به انگلیس و وضعیت موجود، مؤید آنست که انگلیس های مرموز، خونسرد و محافظه کار هنوز هم بدون آنکه خود علنی وارد میدان گردند، اینک از منافع شان در تقابل با ایالات متحده امریکا، در کنار نهاد های سنتی غیر دولتی (پیر، حضرت، میا و ملا و همچنان جمعیت اسلامی، جمعیت العلمای اسلام، مدرسه و طالب به ظاهر اسلامی) برای بار اول، بطور علنی از نهاد متکامل تر (دولت اسلامی پاکستان) استفاده مینمایند. بدون شک انگلیس ها با چنین روشی خواسته اند سواستفاده مؤثر از وسیله اسلام و از نیروی عظیم توده های مسلمان را چون گذشته در انحصار خویش داشته باشند؛ تا با استفاده از این وسیله و این نیرو، رقیب خویش، امریکای «نصارا» را به تابعیت حد اکثر ممکن، مجبور سازند.

تا اکنون شواهد مؤید آنست که رهبران ایالات متحده امریکا سرمست از قدرت نظامی و اقتصادی خویش و اتکاء منحصر به آن، نتوانسته و یا نخواسته اند به ذره ای از درک مختصات طبیعی - اجتماعی منطقه و بخصوص افغانستان دست یابند. بنابر فقدان چنین درک است که درست در استقامتی رانده میشوند که «پایگاه فکری انگلیس» میخواید از آن در ذهن توده های مسلمان منطقه، منجمله افغانها ترسیم نماید. سفر اخیر عبدالله عبدالله به امریکا و تلاش رسانه بی سازمان یافته بخاطر آنکه وی را بار دیگر - بعد از افتضاح گریز او از معرکه دور دوم افتضاح انتخابات ریاست جمهوری - مطرح نمایند و سرانجام با سازماندهی مانور اجتماع در کابل با نشانه های «سبز»، این مانورها را با انتخاب چنین شخصیتی، به سطح «خیمه شب بازی» سیاسی تنزیل داد. چه عبدالله عبدالله - چنانچه تذکار یافت - نه تنها فاقد ظرفیت های لازم برای ایفای چنین نقشی است؛ بلکه او و همچنان همکابانش - از جمله امرالله صالح که برخی از مختصات لازم را دارد - بنابر عدم گسست

با گذشته فکری، سیاسی خویش و نقش عملی شان درین گذشته، امروز نیز نمیتوانند چهره هایی طبیعی باشند که بتوانند چنین نقشی را ایفا نمایند. بطور مثال: کیست که نداند، امرالله صالح در چنین تعریفی از خویش طی مصاحبه اخیر با برنامه «به عبارت دیگر»، یا خود را نه شناخته و یا هم خواسته خود را «به کوچه حسن چپ» بزند؛ وقتیکه میگوید: «ریشه ام بر میگردد به یک پایگاه فکری که بخاطر بوجود آوردن یک جامعه کثرت گرا و یک جامعه رنگارنگ در افغانستان ما مبارزه میکردیم». مردم افغانستان - آنهایی که رویداد های کشور را طی سالهای عمر جناب صالح آگاهانه تعقیب نموده و شاهد های زنده اند - چنین «پایگاه فکری» را با چنین مختصات سراغ ندارند که جناب شان در آن «ریشه» داشته باشند. جناب شان نمیتوانند انکار نمایند که «ریشه» ایشان در «پایگاه فکری جمعیت اسلامی» تحت رهبری برهان الدین ربانی و در محدوده «شورای نظار» مربوط به آن، قرار داشته است که این نهاد ها هم از لحاظ «فکری»، هم از لحاظ منابع تمویل و وابستگی ها و هم از لحاظ نتایج عملکرد، چه در «دوران جهاد» (قبل از ثور ۱۳۷۱ خ)، چه در دوران تلاش برای حاکمیت انحصاری (ثور ۱۳۷۱ - میزان ۱۳۷۵ خ)، چه بسا که در مواضع بدتر از بدترین (طالب) قرار داشته است. آقای صالح نه تنها تا اکنون مواضع «جمعیتی» و «شورای نظاری» خود را انتقاد ورده اند بلکه همین اکنون هم با همان مایه ها، خمیری می سازند تا از آن برای چهره خویش ماسک شخصیت «کثرت گرا» را تدارک نمایند. ایشان در مصاحبه مورد بحث خویش میگویند: «اگر طالب های امروزی را ملت افغانستان نمی شناسند، دیروز سر زمین ما را کی سوختاند؟ زن های افغانستان را کی از خانواده های شان جدا ساخت؟ .... آثار تاریخی ما را کی از بین برد؟».

همه میدانند که پدیده شومی بنام «طالب» با همان امکانات، بدست آی . اس . آی پاکستان و در خدمت اهداف آنان ساخته شد که سالها قبل با همان امکانات، بدست آی . اس . آی پاکستان و در خدمت همان اهداف «تنظیم های هفتگانه مجاهدین» و از جمله «جمعیت اسلامی» و «شاخه شورای نظار آن» ساخته شد. بنابراین همان اعمال ضد افغانی را که «طالبان» در زمان حاکمیت قرون وسطایی خود و امروز علیه مردم افغانستان و در ضدیت با منافع ملی کشور انجام میدادند و میدهند، «تنظیم های هفتگانه مجاهدین» و به درجه اول - نه کمتر از جنایات گلبدین - «جمعیت اسلامی» و بخصوص «شاخه شورای نظار آن»، هم در زمان «جهاد» و هم در زمان حاکمیت خویش انجام داده اند. با توجه به «ریشه» های همسان فوق و واقعیت های تاریخی، ذهنیت های عامه سوالهای فوق الذکر را بخود آقای صالح نیز بر میگردانند و آن اینکه: اگر آقای صالح «ریشه» های خود را نمی شناسند، فراموش کرده اند و یا به نفع ایشان نیست به یاد بیاورند؛ مردم میدانند که دیروز کابل را کی ها سوختاندند؟ کی ها چون گرگ های درنده به جان زنهای افغانستان افتادند؟ کی ها موزیم ملی، آرشیف ملی، نگارخانه ملی و تمام دارایی های ملی کشور را غارت نموده و در بازار های جهانی بفروش رساندند و امروز به میلیونرها و ملیاردر ها مبدل گردیده اند. مردم افغانستان این همه را میدانند و فراموش نکرده اند. تاریخ بطور مستند ثبت نموده است، که امروز اگر پدیده شومی بنام «طالب» به عمل انتخاری علیه جان و مال مردم مبادرت میورزد، دیروز «پایگاه فکری» و ساختار نظامی - سیاسی که جناب صالح در آن «ریشه» دارند، بدون تبارز وقف جاهلانه «عمل انتخاری»، شهرها و مراکز تجمع افراد ملکی را به امواج از راکت های خوشه یی می بستند و آتش و دود و جاری ساختن خون بمراتب بیشتر از عمل انتخاری را باعث میگردیدند. امروز اگر «طالب مکتب» میسوزاند، دیروز «پایگاه فکری» که جناب صالح در آن «ریشه» داشتند، مکاتب به مراتب بیشتر را به آتش کشیده اند و شاگردان به مراتب بیشتر را مسموم و معلمان به مراتب بیشتر ذکور و اناث را به جرم معلم بودن، ترور نموده اند. بنابراین امروز در ماهیت طرف های کنونی داخلی و خارجی دخیل در جنگ افغانستان، تغییری رخ نداده است. ولی درین مرحله از بحران، بازیکنان پیروز دیروزی آرایش جدید عوامل شان را در تقابل با حریف های جدید، سر و صورت می بخشند و اینک درین آرایش وظایف این عوامل تغییر نموده و آقای صالح در نقش «کثرت گرا» مؤظف

است؛ نه اینکه با انتقاد از مواضع «ریشه‌یی» خویش و بمثابه یک شخصیت مستقل ملی جایگاه اش را بطور طبیعی در وضعیت سیاسی کشور دریافته باشد. اگر چنین می بود جز احترام به نقش او در راستای دفاع از منافع ملی، بدرقه راهش نمیتوانست باشد. به همین علت، هم طرح «مصالحه با طالبان» و هم طرح «توافقنامه استراتژیک با امریکا»، ریشه در منافع ملی نداشته، پروژه های بخصوصی در خدمت منافع خاص طراحان خارجی آنها اند. صف آراییی در دفاع یکی و تردید دیگری، عمل مغایر منافع ملی است که عاملین آن می خواهند آن را به قیمت خون مردم افغانستان عملی نمایند.

علی الرغم مواضع جانب دارانه جناب امرالله صالح به نفی یکی از مواضع فوق الذکر غیر ملی، برخی از اظهارات ایشان در رابطه با پروژه «مصالحه با طالب ها» سخت هوشدار دهنده نیز است، که نمیتوان بی توجه از کنار آن گذشت. ایشان میگویند: «...اگر به شیوه موجود ما بطرف مذاکره با طالب ها برویم، معنی بسیار معین و قابل پیش بینی دارد. طالب ها منحیت یک جریان نظامی - سیاسی خلع سلاح نمی شوند، خلع تشکیلات نمی شوند، فاقد زیر ساخت های حمایتی که در پاکستان پشت سر شان است، نمی شوند. مناطقی را که بدست می آورند اجازه رقابت سیاسی نمی دهند...». اگر پروژه مذکور در واقعیت چنین باشد، مفهوم آن اینست که برخی مناطق افغانستان - به گمان اغلب جنوب شرق و جنوب غرب کشور - را به طالبان می سپارند که آنان با حفظ ساختار های نظامی و تشکیلات سیاسی شان، بدون آنکه به نیروهای سیاسی دیگر امکان حضور و رقابت بدهند، مسلط گردند. چنین حالت در کوتاه مدت تسلط عام و تام بی رقیب آیی. اس. آی پاکستان و استیلای اداره قرون وسطایی طالبانی را باعث گردیده و در دراز مدت جز تجزیه افغانستان به نتایج دیگری منتهی نخواهد گردید.

باید گفت که در شرایط دشوار و خطرناک کنونی، حد اکثر وضعیت سیاسی افغانستان و اوضاع اطراف آن را مبارزه متقابل قدرت های جهانی، اقمار منطوقی و عمال داخلی آنان اشغال نموده اند. این قدرت ها با استفاده از عمال داخلی شان مجال نداده و تلاش مینمایند مجال ندهند که نیروهای مستقل ملی با اتکا به اراده مردم در وضعیت سیاسی کشور قد راست و بمثابه نیروی تاثیر گذار تبارز نمایند. متأسفانه این نیرو ها نیز نتوانسته اند تا اکنون نشانه های قابل لمس درایت لازم را در زمینه تبارز دهند. در چنین وضعیت و تداوم آن، معضله افغانستان نتوانسته و نخواهد توانست راه حل خود را در مطابقت با منافع ملی کشور دریابد، چه بسا که زمینه ساز تحقق خواب های وحشت ناکی نباشند که برخی مراکز تحقیقات استراتژیک قدرت های جهانی برای افغانستان و کشور های منطقه دیده اند.

پایان